

## شرم و حیا

روزی "رسول" به پایگاه بسیج آمده بود  
 تا مادرش را صدا کند  
 خاطر من هست کلاس چهارم یا پنجم دبستان بود  
 پشت پرده اتاق ایستاده بود و صدا می زد  
 "یا الله یا الله یا الله". آمدم بیرون به رسول گفتم:  
 بیا داخل تو هنوز دهنت بوی شیر می دهد  
 به ما نامحرم نیستی، اما "رسول" داخل نیامد  
 من هم چادر و روسری را برداشتم  
 تا عکس العمل او را ببینم ناگهان دیدم  
 رسول فرار کرد  
 و قید مادرش را هم زد.

